

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

با سلام و آرزوی سفری پر خیر و برکت، مطلب مهم خود را شروع می‌کنم.

شما در آستانه یک سفر مهم هستید که می‌تواند برایتان منشاء خیرات فراوان باشد به شرط آن که مهم‌ترین منظور و مقصود از این سفر را دنبال کنید.

حقیقت آن است که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو. اما رسیدن به درک درست از این حقیقت، کار آسانی نیست. مهم‌ترین علت آن، این است که عالم، در نظر ما، پاره پاره است. ما به دید کل نگر عادت نکرده‌ایم. یکی از مهمترین مصادیق این جدا کردن اجزاء عالم، متفاوت دیدن انسان هاست.

در این سفر، مهم‌ترین هم‌شما این باشد که به این نگاه برسید که یک حرکت کلی در جریان است که عالم دارد می‌رود که خدا شود. این حرکت به صورت کاملاً یکپارچه اتفاق می‌افتد و هر کدام از ما، سلول‌های این حرکت هستیم. پس هم من توام هم تو منی.

توحید زیر بنای همه معارف حقّه همه ادیان است. و آن، تنها اعتقاد به یگانگی خدا نیست. بلکه رسیدن به این باور است که فقط خدا هست و آنچه می‌بینیم، همه، جلوه‌های او هستند.

چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست عالم، همه، آیات خدا هست و خدا نیست

برای رسیدن به این توحید، لازم است روی خود کار کنیم. این تنها یک اعتقاد نیست که با مطالعه به دست آید. یک تمرین است. یک مجاهدت است. هوای نفس ما با توحید سازگار نیست. چون ثابت قدم ماندن بر توحید، به قربانی شدن ما نیز می‌انجامد. پس اگر در اعمال حج، دلبستگی به پول و طعام را با قربانی کردن گوسفند قربانی می‌کنیم، باید آماده‌ی قربانی کردن خود نیز باشیم.

خود ما، آنجا قربانی می‌شود که شخصیت موهوم ما خرد شود و ما خم به ابرو نیاوریم.

از زمانی که منیت در شخص شکل می‌گیرد، حوزه آن ممکن است تغییر کند. یک نفر خود را فقط در خود متجلی می‌بیند. کسی دیگر، خود را در خانواده اش متجلی می‌بیند. کس دیگر خود را در هم‌کیشانش و کسی هم منیت خود را از طریق پرداختن به ناسیونالیسم و جدا کردن ملت خود از سایر ملل تجلی می‌بخشد.

همه اینها خودخواهی و منیت است. و خود، در مقابل خدا قرار می‌گیرد و شرک است. برای انسان موحد، همه این مرزها فرو ریخته است. او هیچ کس را به دلیل ملیتش یا آداب و سننش یا سایر صفاتش تحقیر نمی‌کند و خود را یا ملت خود را یا دین خود را برتر نمی‌بیند.

نمی‌دانم آیا بیان این مطالب، این طور خلاصه، صحیح است یا نه. ولی امیدوارم حضور در فضای مثبت مکه شما را در دریافت حقایق مستعدتر کند.

روح، یکی است. انسان نیز یکی است. اگر یک فرد انسان می‌توانست از قعر اسفل السافلین تا اوج اعلیٰ علیین را یک تنه طی کند و تجربه کند، خداوند تنها یک فرد انسان می‌آفرید. اما چون طی چنین مسیر سهمناکی از عهده یک فرد خارج است، خداوند همان روح واحد را در بدن های متعدد منزل داد تا هر بدنی به تناسب خود، بخشی از تجربه مسیر را به روح انتقال دهد. پس اگر اکنون من، من هستم، به این دلیل است که روح بی شکل و بی رنگ، در این منزل (بدن من) منزل گزیده است. و اگر دیگری هم دیگری است، باز به این دلیل است که آن صدای بی صدا، در این فی (بدن آن شخص) نواخته شده است. پس به اندازه ظرفیت آن بدن خود را نشان می‌دهد.

مولوی گفت: دم که مرد نائی اندر نای کرد، در خور نای است فی در خورد مرد

بدن ما، در حد خود روح را نشان می‌دهد نه در حد روح. چرا که روح آن قدر عظیم است که تحت هیچ شکل و صورتی در نمی‌آید. منظور از بدن هم در اینجا، تنها گوشت و پوست نیست. بلکه بدن جسمانی بعلاوه کالبد روانی و ذهنی و اندیشه ها و باورهاست. همه اینها بدن ما را تشکیل می‌دهد و باعث می‌شود من، من باشم و از تو و دیگران احساس جدائی و غیریت داشته باشم. حال آن که اصل اصل همه ما یکی است.

به عبارت دیگر، اگر عصاره وجود مرا بگیرند و بالا ببرند سپس دو باره آن را به پایین بفرستند و در بدن دیگری منزل دهند، همان شخص خواهد شد. او، او خواهد بود. کامران کیلی پور نخواهد بود. پس می‌توانم بگویم: تو، همان منی، در آن لباس. یعنی اگر من بی لباس شوم و پس از آن، لباس جسمانیت تو را بپوشم، تو خواهم شد. تو نیز اگر از خود بیرون بیائی و در منزل جسمانی من ساکن شوی، من خواهی شد. اینجاست که می‌بینیم همه، یکی هستیم در لباس های مختلف. پس باید از تک تک انسان های آمده و نیامده ممنون بود. چرا که هر کدام از آنها بخشی از مسیر انا لله و انا الیه راجعون را تجربه می‌کنند و بار کمتری بر دوش من می‌آید. اگر دیگران نباشند، همه بار بر دوش من خواهد بود. پس همه انسان ها، همراهان منند در این مسیر. همراهانی که همه، یکی هستیم و ماموریت داریم تجربه عبور از درجات سفلی به درجات علیا را با هم به انجام برسانیم. هر ککی که در این مسیر به کسی بکنیم، به خودمان و به مقصد

کلی آفرینش بوده است و هر جا که مانعی بر سر راه کسی ایجاد کنیم، آن مانع، بر سر راه خودمان بوده است و کل کاروان را آهسته تر خواهد کرد و مسیر را برای همه دشوار تر.

در مکه که لباس ها را از تن خارج می کنند و بی لباس و تنها با یک ساتر طواف می کنند، بناست که به این باور برسند. هم من توام هم تو منی.

باز مولانا می گوید:

چون که بیرنگی اسپر رنگ شد موسوی با موسوی در جنگ شد

چون به بیرنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی.

ما چه کسانی را متهم می کنیم؟ هیتلر را؟ صدام را؟ چنگیز را؟ همه اینها یعنی خود من در آن لباس. ای کاش اجازه اکران به فیلم نوبت عاشقی، اثر مخملباف می دادند. آنجا نشان می دهد که اگر تو در جای کسی قرار بگیری، همان کاری را می کنی که او اکنون می کند. پس بر او خرده مگیر. اگر کار او ناشایست است و باید خود را اصلاح کند، معنی آن، این است که تو باید خود را اصلاح کنی. چون تو اکنون جای او نیستی. جای خودت هستی. پس مستقیماً با خودت مواجهی پس آنچه از او طلب می کنی از خودت بستان.

ما، یعنی یونیورس، یعنی کل جهان هستی با همه عرض و طول آن، همه با هم معنا داریم نه به تنهایی. بدون دیدگاه و نگرش فرا کل نگر، هرگز از سر آفرینش با خبر نخواهیم شد. از این رو، هدف هیچ انسانی در زندگی، به خودی خود، ارزش ندارد مگر آن که در راستای هدف کل باشد. یعنی مهم آن است که زندگی تو، اهداف تو و خواسته ها و آرزوهای تو، تا چه حد باعث شد یونیورس به هدف غائی خود نزدیک شود. زندگی من چقدر توانست بشریت را در نیل به توحید یاری کند. تنها این اهمیت دارد. از این روست که پیامبر اکرم (ص) گفته اند در نامه اعمال، چیزی سنگین تر از لا اله الا الله نیست. این نه یعنی به زبان آوردن این ذکر شریف. که این عمل از هر کس ساخته است. بلکه مظهر لا اله الا الله شدن و کمک به هستی برای حرکت در این راستاست که سنگینترین عمل در ترازوی روز قیامت است.

آنجا که بگوئیم خدا را شکر که فلان چیز را داریم و مثل فلان کسان فاقد آن نیستیم. یا آن که بگوئیم چه خوب که ما مسلمانیم یا مومنین و دیگران در گمراهی یا عباراتی نزدیک به این، نشانه آن است که ما، یگانه بودتمان را با هستی و سایر انسان ها متوجه نشده ایم. اگر هر کس در هر کجا، چیزی را که باید داشته باشد فاقد باشد، مثل این است که همه ندارند. اگر کسی در گوشه ای از نعمت هدایت برخوردار نبود، ضعف و کاستی او دامن همه ما را خواهد گرفت نه فقط خود او را.

اجساد ما در قبر جداست اما روان های ما همه با هم است. به عبارت دیگر، همه را در یک قبر می‌گذارند نه آن که تو را در یک قبر و مرا در قبر دیگر. از همین روست که شیخ ابوالحسن خرقانی می‌گوید: اگر از مشرق تا مغرب، خاری در پای کسی فرو رود، گوئی آن خار در پای ابوالحسن فرو رفته است. و پیامبر گرامی ما آن قدر بر هدایت گمراهان اصرار می‌ورزد که خداوند به او عتاب می‌کند که: ای طاها! ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا خود را این گون به مشقت بیندازی.

همه این ها در صورتی معنای خود را پیدا می‌کنند و در جای خود می‌نشینند، که ما به درک «تن واحده» برسیم. تن واحده ای که هر کدام از ما یکی از سلول های آن هستیم. یکپارچگی مراسم حج و دوار بودن طواف و لزوم هماهنگی حجاج، یادآور آن است که ما، در یک کل یکپارچه، یک سلول هستیم. همه با هم شروع کرده ایم و همه با هم خاتمه می‌دهیم. هیچ کس به تنهایی نخواهد رسید. هیچ کس به تنهایی نمی‌تواند برسد. بر همین قیاس، مسیر حرکت انسان در زندگی زمینی و فرا زمینی، برای همه، با هم شروع شده است و با هم خاتمه می‌یابد. ما اکنون قادر به درک این نیستیم اما اگر پرده ها از پیش چشمانمان به کنار رود خواهیم دید که همه با هم بوده ایم. پدر و پسر، بر یکدیگر تقدم و تأخر زمانی دارند اما ناظری که از سطح آگاهی برتر به ما می‌نگرد، زمان را نمی‌بیند. از این رو همه گذشتگان و آیندگان را حاضر می‌بیند.

خیام گفت:

فردا که ازین دیر کهن در گذریم با هفت هزار سالگان سر به سریم.

همه ما چنان به هم بسته شده ایم که سلول های یک بدن. هرگز سلول های دست نمی‌توانند وارد یک جلسه مهمانی شوند اما سلول های پا را با خود نبرند. اگر سلول های پا نتوانند حاضر شوند، دست هم نخواهد رسید. آنها که نارس باشند، در برزخ و دوزخ حرارت داده می‌شوند تا به پختگی برسند. توقف آنها، ما را هم متوقف خواهد کرد. هر کس که به دیگران برای رشد و اعتلا، کمک به خود ماست که در جهنم کمتر متوقف شویم.

بر اساس همین نگاه است که حافظ می‌گوید:

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سر آید ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی.

عشق، تنها دوست داشتن نیست. عشق آن است که از سر آزادی و اختیار و آگاهی، منافع دیگران را بر منافع خود ترجیح دهی. بلکه آن جا که از تو تشکری نمی‌شود و حتی تو را طرد می‌کنند تو به یاریشان بشتابی و هرگز نگویی که «کاسه جائی رود که قح باز آید - یا برای مردهء غریب آنقدر باید گریه کرد که کور نشوی»

در فیلم زیبا و تحسین برانگیز «کتاب الهی The book of Eli» هنر پیشه نقش اول فیلم باید از تنها نسخه باقی مانده انجیل محافظت کند و آن را به محل امنی برساند. در مسیر، دشمنانش موفق می‌شوند کتاب را از او بگیرند. دختری که همراه او است، ابراز تاسف می‌کند که من باعث شدم این اتفاق بیفتد. او جواب می‌دهد نه متاسف نباش. فکر محافظت از این کتاب برای سال‌ها آن قدر مرا به خود مشغول کرده بود که فراموش کرده بودم به آنچه از کتاب یاد گرفته ام عمل کنم. دختر می‌پرسد چه چیزی یاد گرفته بودی؟ او جواب می‌دهد: «این که آنچه انجام می‌دهی نفعش برای دیگران بیش از خودت باشد»

**آسمانی باشید و شجاعت عشق را درخود پیورانید**